

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۵۹

آیه ۱۳۰ - ۱۳۲

آیه و ترجمه

و من یرغب عن ملة ابرهیم الا من سفه نفسه و لقد اصطفینہ فی الدنیا و انه فی
الاکرة لمن الصالحین ۱۳۰
اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین ۱۳۱
و وصی بها ابرهیم بنیه و یعقوب یبنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و
انتم مسلمون ۱۳۲

ترجمه :

۱۳۰- چه کسی - جز افراد سفیه و نادان- از آئین ابراهیم (با آن پاکی و
درخشندگی) رویگردان خواهد شد؟ ما او را در این جهان برگزیدیم و او در
جهان دیگر از صالحان است.
۱۳۱- (بخاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگار به او گفت اسلام بیاور (و
تسلیم در برابر حق باش، او فرمان پروردگار را از جان و دل پذیرفت) گفت
در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم.
۱۳۲- ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را (در بازپسین لحظات عمر) به این آئین
وصیت کردند (و هر کدام به فرزندان خویش گفتند) فرزندان من! خداوند
این آئین پاک را برای شما برگزیده است و شما جز به آئین اسلام (تسلیم در
برابر فرمان خدا) نمیرید.

تفسیر :

ابراهیم انسان نمونه

در آیات گذشته تا حدودی شخصیت ابراهیم نشان داده شد، بعضی از خدمات
ابراهیم و قسمت قابل توجهی از خواسته‌ها و تقاضاهای او که جامع جنبه‌های
مادی

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۶۰

و معنوی بود مورد بررسی قرار گرفت.
از مجموع این بحثها به خوبی استفاده شد که این پیامبر بزرگ می‌تواند یک

الگو و اسوه برای همه حق طلبان جهان باشد، و مکتب او به عنوان یک مکتب انسانساز مورد استفاده همگان قرار گیرد.

بر اساس همین مطلب در نخستین آیه مورد بحث چنین می‌گوید: «چه کسی - جز افرادی که خود را به سفاهت افکنده‌اند - از آئین پاک ابراهیم رویگردان خواهد شد» (و من یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه). آیا این سفاهت نیست که انسان، آئینی را با این پاکی و درخشندگی رها کند و در بیراهه‌های شرک و کفر و فساد گام بگذارد؟ آئینی که با روح و فطرت انسان آشنا و سازگار است، و با عقل و خرد هماهنگ، آئینی را که هم آخرت در آن است و هم دنیا، رها کرده و به سراغ برنامه‌هایی برود که دشمن خرد و مخالف فطرت و تباه کننده دین و دنیا است.

سپس اضافه می‌کند: «ما ابراهیم را (به خاطر این امتیازات بزرگش) برگزیدیم و او در جهان دیگر از صالحان است (و لقد اصطفیناه فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین).

آری ابراهیم، برگزیده خدا و سر سلسله صالحان است، و به همین دلیل باید اسوه و قدوه باشد.

آیه بعد به عنوان تاءکید به یکی دیگر از ویژگیهای صفات برگزیده ابراهیم که در واقع ریشه بقیه صفات او است اشاره کرده می‌گوید:

«به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگار به او گفت در برابر فرمان من تسلیم باش، او گفت در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم» (اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۶۱

آری ابراهیم آن مرد فداکار و ایثارگر هنگامی که ندای فطرت را از درون خود می‌شنود که پروردگار به او فرمان تسلیم باش می‌دهد او تسلیم کامل خدا می‌شود، ابراهیم با فکر و درک خود می‌یابد و می‌بیند که ستارگان و ماه و خورشید همه غروب و افول دارند و محکوم قوانین آفرینشند، لذا می‌گوید: اینها خدای من نیستند انی وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین: «من روی خود را به سوی خدائی کردم که آسمانها و زمین را آفرید و در این راه عقیده خود را خالص کردم و من از مشرکان نیستم» (سوره انعام آیه ۷۹).

و در آیات گذشته دیدیم که ابراهیم و اسماعیل پس از ساختن خانه کعبه،

نخستین تقاضائی که از خدا بعد از تقاضای قبولی اعمالشان - کردند، این بود که آنها برآستی تسلیم فرمان او باشند و از دودمان آنها نیز امت مسلمی بپاخیزد.

و در حقیقت نخستین گام برای ایجاد ارزش در انسان، مسأله خلوص و پاکی است و به همین دلیل که ابراهیم خویش را منحصرآ تسلیم فرمان حق کرد محبوب خدا شد و خدا او را برگزید و به همین عنوان، او و مکتبش را معرفی کرد.

همه کارهای ابراهیم از آغاز زندگی تا پایان کم نظیر بود، مبارزه پیگیر او با بت پرستان و ستاره پرستان و در دل آتش قرار گرفتنش که حتی دشمن سر سختش نمرود را تحت تأثیر قرارداد و بی اختیار گفت: «من اتخذ الہا فلیتخذ الہا مثل الہ ابراهیم:» «اگر کسی بخواهد خدائی برگزیند باید مثل خدای ابراهیم برگزیند.»

همچنین آوردن همسر و فرزند شیر خوار در آن بیابان خشک و سوزان، در آن سرزمین مقدس، و بنای خانه کعبه و بردن جوانش به قربانگاه، هر یک نمونه‌ای

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۶۲

از طرز کار او بود.

وصیت و سفارشی که در آخرین ایام عمر خود به فرزندانش نمود آن نیز نمونه بود، چنانکه در آخرین آیه مورد بحث می‌خوانیم: «ابراہیم و یعقوب فرزندان خود را در بازپسین لحظات عمر به این آئین پاک توحیدی وصیت کردند» (و وصی بها ابراهیم بنیہ و یعقوب).

هر کدام به فرزندان خود گفتند: «فرزندان من! خداوند این آئین توحید را برای شما برگزیده است» (یا بنی ان اللہ اصطفی لکم الدین). «بنابر این جز بر این آئین رهسپار نشوید و جز با قلبی مملو از ایمان و تسلیم جهان را وداع نگوئید» (فلا تموتن الا و انتم مسلمون).

قرآن با نقل وصیت ابراهیم گویا می‌خواهد این حقیقت را بازگو کند که شما انسانها تنها مسئول امروز فرزندانان نیستید، مسئل آئندہ آنها نیز می‌باشید تنها به هنگام چشم بستن از جهان نگران زندگی مادی فرزندانان بعد از مرگتان نباشید، به فکر زندگی معنوی آنها نیز باشید.

نه تنها ابراهیم چنین وصیتی کرد که فرزندزادهاش یعقوب نیز همین روش را از نیای خود ابراهیم اقتباس نمود و در بازپسین دم عمر، به فرزندانش گوشزد

کرد که رمز پیروزی و موفقیت و سعادت در یک جمله کوتاه (تسلیم در برابر حق) خلاصه می‌شود.

ذکر «یعقوب» از میان همه پیامبران در اینجا شاید برای این هدف باشد که به یهود و نصاری که هر کدام خود را به نوعی به یعقوب ارتباط می‌دادند بفهماند این آئین شرک‌آلودی که شما دارید، این عدم تسلیم خالص در برابر حق که برنامه شما را تشکی می‌دهد، با روش کسی که خود را به او پیوند می‌دهید سازگار نیست.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۶۲

آیه ۱۳۳ - ۱۳۴

آیه و ترجمه

ام كنتم شهداء اذ حضر يعقوب الموت اذ قال لبنيه ما تعبدون من بعدى قالوا نعبد الهك و اله ءابائك ابرهم و اسمعيل و اسحق الها وحداً و نحن له مسلمون ۱۳۳

تلك امة قد خلت لها ما كسبت و لكم ما كسبت و لا تسلون عما كانوا يعملون ۱۳۴

ترجمه :

۱۳۳- آیا شما به هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید حاضر بودید؟ در آن هنگام که به فرزندان خود گفت پس از من چه چیز را می‌پرستید؟ گفتند خدای تو و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا و ما در برابر او تسلیم هستیم.

۱۳۴- آنها امتی بودند که درگذشتند، اعمال آنها مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شما است، و هیچگاه مسئول اعمال آنها نخواهید بود.

شان نزول :

اعتقاد جمعی از یهود این بود که «یعقوب» به هنگام مرگ فرزندان خویش را به دینی که هم اکنون یهود به آن معتقدند (با تمام تحریفاتش) توصیه کرد، خداوند در رد اعتقاد آنان این آیه را نازل فرمود (تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۶۴

تفسیر :

همه مسئول اعمال خویشند

چنانکه در شأن نزول آیه خواندیم از ظاهر خود آیه نیز بر می آید که گفتگو و سخنی در میان بوده و جمعی از منکران اسلام مطلب نادرستی را به یعقوب پیامبر خدا نسبت می دادند (این مطلب ظاهراً همان بوده که در شأن نزول آمد).

قرآن برای رد این ادعای بی دلیل می گوید: «مگر شما به هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید حاضر بودید» که چنان توصیه ای را به فرزندان کرد (ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت).

آری آنچه شما به او نسبت می دهید نبود، آنچه بود این بود که «در آن هنگام از فرزندان خود پرسید، بعد از من چه چیز را می پرستید؟» (اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی).

آنها در پاسخ گفتند: «خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می پرستیم خداوند یگانه یکتا» (قالوا نعبد الهک و اله آبائک ابراهیم و اسماعیل و اسحاق الها واحدا).

«و ما در برابر فرمان او تسلیم هستیم» (و نحن له مسلمون). آری او توصیه ای جز به توحید و تسلیم در برابر فرمان حق نکرد که ریشه پذیرش همه برنامه های الهی است.

از آیه مورد بحث بر می آید که در وجود یعقوب به هنگام مرگ آثار یکنوع ناراحتی و نگرانی از وضع آینده فرزندان احساس می شد، سرانجام این نگرانی را به زبان آورده پرسید فرزندانم بعد از من چه چیز را می پرستید؟ مخصوصاً گفت «چه چیز» و نگفت «چه کس» را؟ چرا که در محیط

زندگی او گروهی بت پرست بودند که در برابر اشیائی سجده می کردند، یعقوب می خواست بداند آیا هیچگونه تمایلی به این آئین در اعماق جان آنها هست؟ اما پس از پاسخ

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۶۵

فرزندان آرامش خاطر خود را باز یافت. این نکته نیز قابل توجه است که حضرت اسماعیل پدر یا جد «یعقوب» نبود، بلکه عموی او بود، در حالی که در آیه مورد بحث کلمه «آباء» جمع «اب» به کار رفته، و از اینجا روشن می شود که در لغت عرب گاهی کلمه

«اب» به عمو اطلاق می‌گردد، و از همین رو می‌گوئیم اگر این کلمه در مورد «آزر» در قرآن به کار رفته مانع از آن نیست که آزر عموی ابراهیم باشد نه پدرش (دقت کنید).

آخرین آیه مورد بحث گویا پاسخ به یکی از اشتباهات یهود است، چرا که آنها بسیار روی مسأله نیاکانشان و افتخارات آنها و عظمتشان در پیشگاه خدا تکیه می‌کردند و گمانشان این بود که اگر خودشان آلوده باشند در پرتو چنین نیاکانی اهل نجاتند.

قرآن می‌گوید: «آنها امتی بودند که در گذشتند، و اعمالشان مربوط به خودشان است، و اعمال شما نیز مربوط به خود شما است» (تلك امة قد خلت لهما ما كسبت و لكم ما كسبتم).

«و شما هرگز مسئول اعمال آنها نخواهید بود» (همانگونه که آنها مسئول اعمال شما نیستند) (و لا تسئلون عما كانوا يعملون).

بنا بر این به جای اینکه تمام هم خود را مصروف به تحقیق و مباحثات و افتخار نسبت به نیاکان خود کنید در اصلاح عقیده و عمل خویش بکوشید.

گر چه ظاهراً مخاطب در این آیه یهود و اهل کتابند ولی پیدا است این حکم مخصوص آنها نیست، ما مسلمانان نیز مشمول همین اصل اساسی هستیم که «از فضل پدر تو را چه حاصل؟!»!

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۶۶

آیه ۱۳۵ - ۱۳۷

آیه و ترجمه

و قالوا كونوا هودا او نصرى تهتدوا قل بل ملة ابرهم حنيفا و ما كان من المشركين ۱۳۵

قولوا ءامنا بالله و ما انزل الينا و ما انزل الى ابرهم و اسمعيل و اسحق و يعقوب و الاءسباط و ما اوتى موسى و عيسى و ما اوتى النبىون من ربهم لا نفرق بين احد منهم و نحن له مسلمون ۱۳۶

فان ءامنوا بمثل ما ءامنتم به فقد اهتدوا و ان تولوا فانما هم فى شقاق فسيكفيكهم الله و هو السميع العليم ۱۳۷

ترجمه :

۱۳۵- (اهل كتاب) گفتند يهودى يا مسيحى بشويد تا هدايت يابيد، بگو (اين آئينهاى تحريف شده هرگز نمى‌تواند موجب هدايت گردد) بلکه پيروي از

آئین خالص ابراهیم کنید و او هرگز از مشرکان نبود.
۱۳۶- بگوئید: ما به خدا ایمان آورده‌ایم، و به آنچه بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران اسباط بنی اسرائیل نازل گردید (و همچنین)

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۶۷

آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، و ما جدائی در میان آنها قائل نمی‌شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم (و تعصبات نژادی و اغراض شخصی سبب نمی‌شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم).

۱۳۷- اگر آنها نیز به آنچه شما ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورند هدایت یافته‌اند، و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده‌اند، و خداوند دفع شر آنها را از شما می‌کند و او شنونده و دانا است.

شان نزول :

در شأن نزول این آیات از ابن عباس چنین نقل شده که چند نفر از علمای یهود و مسیحیان نجران با مسلمانان بحث و گفتگو داشتند: هر یک از این دو گروه خود را اولی و سزاوارتر به آئین حق می‌دانست و دیگری را نفی می‌کرد، یهودیان می‌گفتند: موسی پیامبر ما از همه پیامبران برتر است و کتاب ما تورات بهترین کتابها است، عین همین ادعا را مسیحیان داشتند که مسیح بهترین راهنما و انجیل برترین کتب آسمانی است، و هر یک از پیروان این دو مذهب مسلمانان را به مذهب خویش دعوت می‌کردند، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر :

تنها ما بر حقیم

خودپرستی و خودمحوری معمولاً سبب می‌شود که انسان حق را در خودش منحصر بداند، همه را بر باطل بشمرد و سعی کند دیگران را به رنگ خود در آورد چنانکه قرآن در نخستین آیه مورد بحث می‌گوید: «اهل کتاب گفتند یهودی یا مسیحی شوید تا هدایت یابید»! (و قالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا).

بگو آئینهای تحریف یافته هرگز نمی‌تواند موجب هدایت بشر گردد «بلکه

پیرو آئین خالص ابراهیم گردید تا هدایت شوید و او هرگز از مشرکان نبود»
(قل بل ملة ابراهيم حنیفا و ما کان من المشرکین).
دینداران خالص کسانی هستند که پیرو آئین توحیدی خالص باشند، توحیدی که هیچگونه با شرک آمیخته نگردد، مهمترین اصل اساسی برای شناخت آئین پاک از آئینهای انحرافی همین رعایت کامل اصل توحید است.
اسلام به ما تعلیم می‌دهد که میان پیامبران خدا تفرقه نیفکنیم و به آئین همه آنها احترام بگذاریم، چرا که اصول آئین حق در همه جا یکی است و موسی و عیسی نیز پیرو آئین توحیدی و خالص از شرک ابراهیم بودند، هر چند آئین آنها بوسیله پیروان نادان تحریف شد و به شرک آمیخته گشت (البته این سخن منافات با این ندارد که امروز باید در انجام وظائف خود پیرو آخرین آئین آسمانی یعنی اسلام باشیم که برای این زمان از سوی خدا نازل شده است).
آیه بعد به مسلمانان دستور می‌دهد که به مخالفان خود بگوئید: ما به خدا ایمان آورده‌ایم، و به آنچه از ناحیه او بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران اسباط بنی اسرائیل نازل گردید و همچنین به آنچه به موسی و عیسی و پیامبران دیگر از ناحیه پروردگارشان داده شده ایمان داریم (قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیین من ربهم).
«ما هیچ فرقی میان آنها نمی‌گذاریم و در برابر فرمان حق تسلیم هستیم»
(لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون).
خودمحموریها و تعصبات نژادی هرگز سبب نمی‌شود که ما بعضی را بپذیریم و بعضی را نفی کنیم، آنها همه معلمان الهی بودند که در دوره‌های مختلف تربیتی به راهنمایی انسانها پرداختند، هدف همه آنها یک چیز بیشتر نبود و آن هدایت

بشر در پرتو توحید خالص و حق و عدالت، هر چند هر یک از آنها در مقطعی خاص زمانی خود وظائف و ویژگیهای داشتند.
سپس اضافه می‌کند اگر آنها به همین امور که شما ایمان آورده‌اید ایمان

بیاورند هدایت یافته‌اند (فان آمنوا بمثل ما آمتم به فقد اهتدوا).
 و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده‌اند (و ان تولوا فانما هم فی شقاق).
 اگر آنها مسائل نژادی و قبیله‌ای و مانند آنرا در مذهب دخالت ندهند، و همه
 پیامبران الهی را بدون استثنا به رسمیت بشناسند آنان نیز هدایت یافته‌اند در
 غیر این صورت حق را رها کرده و سراغ باطل رفته‌اند.
 کلمه «شقاق» در اصل به معنی شکاف و منازعه و جنگ است، و در اینجا
 بعضی آنرا به کفر تفسیر کرده‌اند و بعضی به گمراهی، و گاه به جدائی از حق
 و توجه به باطل، و همه اینها در واقع به یک حقیقت باز می‌گردد.
 بعضی از مفسران نقل کرده‌اند که پس از نزول آیه قبل و ذکر حضرت مسیح در
 ردیف سایر پیامبران جمعی از مسیحیان گفتند ما این سخن را نمی‌پذیریم
 عیسی همچون سایر پیامبران نبود، او پسر خدا بود! آخرین آیه مورد بحث نازل
 شد و به آنها هشدار داد که در گمراهی و کفر و شقاق هستند.
 به هر حال در پایان آیه به مسلمانان دلگرمی می‌دهد که از توطئه‌های دشمنان
 نهراسند می‌گوید: «خداوند دفع شر آنها را از شما می‌کند و او شنونده و دانا
 است سخنانشان را می‌شنود و از توطئه‌هایشان آگاه است» (فسیکفیکهم الله
 و هو السميع العليم).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۷۰

نکته‌ها

نکته : ۱- وحدت دعوت انبیاء

قرآن کراراً در آیات مختلف اشاره می‌کند که همه پیامبران خدا یک هدف را
 تعقیب می‌کرده‌اند و هیچگونه جدائی در میان آنها نیست، زیرا همه از یک
 منبع وحی و الهام دریافت می‌داشته‌اند، لذا به مسلمانان توصیه می‌کند به تمام
 پیغمبران الهی یکسان احترام بگذارند، ولی چنانکه گفتیم این موضوع مانع از
 آن نمی‌شود که هر آئین جدید که از طرف خداوند نازل می‌گردید آئینهای
 گذشته را نسخ کند و آئین اسلام آخرین آئین باشد.

زیرا پیغمبران خدا همانند معلمانی بودند که هر کدام جامعه بشریت را در یک
 کلاس پرورش می‌دادند، بدیهی است دوران تعلیم هر یک که تمام می‌شد به
 دست معلم دیگر، در کلاس بالاتر سپرده می‌شدند، و روی این حساب جامعه
 بشریت موظف است برنامه‌های آخرین پیامبر را که آخرین مرحله تکامل دین
 آن عصر است اجرا کند، و این هرگز مانع حقانیت دعوت سایر پیامبران نخواهد

بود.

نکته : ۲- اسباط چه کسانی بودند؟

سبط (بر وزن حفظ) و «سبط» (بر وزن ثبت) و انبساط در اصل به معنی گسترش و توسعه چیزی به آسانی و راحتی است، و گاهی به درخت «سبط» (بر وزن سبد) گفته می‌شود، زیرا شاخه‌های آن به راحتی گسترده می‌گردد، فرزندان و شاخه‌های یک فامیل را «سبط» و «اسباط» می‌گویند، به خاطر گسترشی که در نسل پیدا می‌شود. منظور از اسباط تیره‌ها و قبائل بنی اسرائیل یا فرزندانی است که از اولاد دوازده‌گانه یعقوب به وجود آمدند و چون در میان آنها پیامبرانی وجود داشته‌اند در آیه بالا آنها را جزو کسانی می‌شمارد که آیات خدا بر آنها نازل گردیده است.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۷۱

بنابر این منظور قبائل بنی اسرائیل یا قبائل فرزندان یعقوب است که پیامبرانی داشتند نه خود فرزندان یعقوب، تا گفته شود همه آنها صلاحیت پیامبری نداشتند چرا که آنها درباره برادر خود مرتکب گناه شدند.

۳- «حنیف»

از ماده حنف (بر وزن هدف) به معنی تمایل پیدا کردن از گمراهی به درستی و راستی است، در حالی که «جنف»، عکس آن است یعنی از راستی به کجی گرائیدن، و از آنجا که پیروان توحید خالص، از شرک روی گردان شده و به این اصل اساسی متمایل می‌شوند به آنها حنیف گفته می‌شود. و نیز به همین دلیل، یکی از معانی حنیف مستقیم و صاف است. و از اینجا روشن می‌شود، تفسیرهایی که مفسران برای کلمه «حنیف» کرده‌اند، مانند حج خانه خدا، پیروی از حق، پیروی ابراهیم اخلاص عمل همگی به همان معنی کلی و جامع بازگشت می‌کند، و اینها هر یک مصداقی از آن است.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۷۲

آیه ۱۳۸ - ۱۴۱

آیه و ترجمه

صبغة الله و من احسن من الله صبغة و نحن له عبدون ۱۳۸

قل اتحاجوننا فی الله و هو ربنا و ربکم و لنا اعمالنا و لکم اعمالکم و نحن له مخلصون ۱۳۹

ام تقولون ان ابرهم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاءسباط کانوا هودا او نصری قل ۱ انتم اعلم ام الله و من اظلم ممن کتم شہدة عنده من الله و ما الله بغفل عما تعملون ۱۴۰

تلك امة قد خلت لہا ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسلون عما کانوا يعملون ۱۴۱

ترجمہ :

۱۳۸- رنگ خدائی (بپذیرند، رنگ ایمان و توحید و اسلام) و چه رنگی از رنگ خدائی بهتر است؟ و ما تنها عبادت او را می کنیم

۱۳۹- بگو آیا درباره خداوند با ما گفتگو می کنید در حالی که او پروردگار ما و شماس است و اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما است و ما با اخلاص او را پرستش می کنیم (و موحد خالصیم).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۷۳

۱۴۰- یا می گوئید ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط یهودی یا نصرانی بودند بگو شما بهتر میدانید یا خدا؟ (و با اینکه می دانید آنها یهودی و نصرانی نبودند چرا حقیقت را کتمان می کنید) و چه کسی ستمگرتر از آن کس است که گواهی و شهادت الهی را که نزد او است کتمان کند و خدا از اعمال شما غافل نیست.

۱۴۱- (به هر حال) آنها امتی بودند که در گذشتند، آنچه کردند برای خودشان است و آنچه هم شما کرده اید برای خودتان است و مسئول اعمال آنها نیستید.

تفسیر :

رنگهای غیر خدائی را بشوئید!

به دنبال دعوتی که در آیات سابق از عموم پیروان ادیان، دائر به تبعیت از برنامه های همه انبیاء شده بود، در نخستین آیه مورد بحث، به همه آنها فرمان می دهد که تنها رنگ خدائی را بپذیرید (که همان رنگ ایمان و توحید خالص است) (صبغة الله).

سپس اضافه می کند چه رنگی از رنگ خدائی بهتر است؟ و ما منحصر او را پرستش می کنیم (و من احسن من الله صبغة و نحن له عابدون). و به این ترتیب، قرآن فرمان می دهد همه رنگهای نژادی و قبیله ای و سایر

رنگهای تفرقه انداز را از میان بردارند و همگی به رنگ الهی در آیند. مفسران نوشته‌اند که در میان مسیحیان معمول بود که فرزندان خود را غسل تعمید می‌دادند، گاه ادویه مخصوص زرد رنگی به آب اضافه می‌کردند و می‌گفتند: این غسل مخصوصاً این رنگ خاص باعث تطهیر نوزاد از گناه ذاتی که از آدم

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۷۴

به ارث برده است می‌شود. قرآن بر این منطق بی اساس، خط بطلان می‌کشد و می‌گوید: بهتر این است که به جای رنگ ظاهر و رنگهای خرافاتی و تفرقه انداز، رنگ حقیقت و خدائی را بپذیرید تا روح و جانتان از هر آلودگی پاک گردد. راستی چه تعبیر زیبا و لطیفی است؟ اگر مردم رنگ خدائی بپذیرند یعنی رنگ وحدت و عظمت و پاکی و پرهیزکاری. رنگ بی رنگی و عدالت و مساوات و برادری و برابری. و رنگ توحید و اخلاص، می‌توانند در پرتو آن به همه نزاعها و کشمکشها که هر گاه بی رنگی اسیر رنگ شود به وجود می‌آید، از میان بردارند، و ریشه‌های شرک و نفاق و تفرقه را برکنند. در حقیقت این همان بی رنگی و حذف همه رنگها است. در احادیث متعددی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده که «مقصود از: «صبغة الله» آئین پاک اسلام است این حدیث نیز اشاره به همان است که در بالا گفته شد. و از آنجا که یهود و غیر آنها گاه با مسلمانان به محاجه و گفتگو بر می‌خاستند و می‌گفتند: تمام پیامبران از میان جمعیت ما برخاسته، و دین ما قدیمترین ادیان و کتاب ما کهنترین کتب آسمانی است، اگر محمد نیز پیامبر بود باید از میان ما مبعوث شده باشد! گاه می‌گفتند: نژاد ما از نژاد عرب برای پذیرش ایمان و وحی آماده‌تر است، چرا که آنها بتپرست بوده‌اند و ما نبودیم. و گاه خود را فرزندان خدا می‌نامیدند و بهشت را در انحصار خودشان!

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۷۵

قرآن در آیات فوق خط بطلان به روی همه این پندارها کشیده، نخست به

پیامبر می گوید: به آنها بگو آیا درباره خداوند با ما گفتگو می کنید؟ در حالی که او پروردگار ما و پروردگار شما است (قل اتحاجونا فی الله و هو ربنا و ربکم).

این پروردگار در انحصار نژاد و قبیله‌های نیست، او پروردگار همه جهانیان همه عالم هستی است.

این را نیز بدانید که ما در گرو اعمال خویشیم و شما هم در گرو اعمال خود و هیچ امتیازی برای هیچکس جز در پرتو اعمالش نمی‌باشد) (و لنا اعمالنا و لکم اعمالکم)

با این تفاوت که ما با اخلاص او را پرستش می‌کنیم و موحد خالصیم (اما بسیاری از شما توحید را به شرک آلوده کرده‌اند) (و نحن له مخلصون). آیه بعد به قسمت دیگری از این ادعاهای بی اساس پاسخ گفته می‌فرماید: «آیا شما می‌گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط همگی یهودی یا نصرانی بوده‌اند؟» (ام تقولون ان ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط کانوا هودا او نصاری).

«آیا شما بهتر میدانید یا خدا؟!»، (قل ا انتم اعلم ام الله).

خدا بهتر از همه کس می‌داند که آنها، نه یهودی بودند، و نه نصرانی. شما هم کم و بیش میدانید که بسیاری از این پیامبران قبل از موسی و عیسی در جهان گام گذاردند و اگر هم ندانید باز بدون اطلاع، چنین نسبتی را به آنها دادن تهمت است و گناه، و کتمان حقیقت است و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که شهادت الهی را که نزد او است کتمان کند؟ (و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۴۷۶

«اما بدانید خدا از اعمال شما غافل نیست» (و ما الله بغافل عما تعملون). عجیب است، وقتی انسان روی دنده لجاجت و تعصب می‌افتد حتی مسلمات تاریخ را انکار می‌کند، فی‌المثل آنها پیامبرانی همچون ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که قبل از موسی و عیسی به دنیا آمدند و از جهان رفتند، از پیروان موسی یا مسیح می‌شمارند و یک واقعیت به این روشنی را کتمان می‌کنند، واقعیتی که با سرنوشت مردم و دین و ایمان آنها سر و کار دارد، به همین دلیل قرآن آنها را ستمکارترین افراد معرفی کرده است، زیرا هیچ ستمی بالاتر از این نیست که افرادی آگاهانه حقایق را کتمان کنند و مردم را در

بیراهه‌ها سرگردان سازند.

در آخرین آیه مورد بحث به گونه دیگری به آنها پاسخ می‌گوید: می‌فرماید به فرض اینکه همه این ادعاها درست باشد آنها گروهی بودند که درگذشتند و پرونده اعمالشان بسته شد، و دوران‌شان سپری گشت و اعمالشان متعلق به خودشان است (تلك امة قد خلت لهما ما كسبت).
«و شما هم مسئول اعمال خویش هستید و هیچگونه مسئولیتی در برابر اعمال آنها ندارید» و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون).
خلاصه یک ملت زنده باید به اعمال خویش متکی باشد نه به تاریخ گذشته خویش، و یک انسان باید به فضیلت خود متکی باشد چرا که از فضل پدر تو را چیزی حاصل نمی‌شود، هر چند پدرت فاضل باشد!
پایان جزء اول قرآن مجید مشهد مقدس ۱۶ محرم الحرام ۱۴۰۳

بعد ←

↑ فترت

→ قبل